

از لابلای یادداشت‌ها و نیشته‌های روزمره ام

تقابل و رویارویی "ارزش‌ها" و "منافع" در دیپلوماسی امریکایی قواعد بازی در این عرصه بر کدام معیارها استوار می‌باشد؟

افغانستان و پس منظر سیاست خارجی ایالات متحده

مدل سازی معادله ساختاری
فرآیند حضور دیپلماتیک
نسبت ارزش‌ها و منافع
دیپلماسی شیراهلی

بجای مقدمه باید یادآور شد که طی سال‌های متمادی، سیاست خارجی ایالات متحده در ارتباط با سایر دول کشورهای جهان متکی بر مفاهیم دوگانه مسلط ائدیولوژیک ریالیسم سیاسی و لیبرالیسم سیاسی تهیه و تدوین شده است. مفاهیم یادشده، بصورت کل در امرتایید، پشتیبانی و تکامل مفکوره رسالت تاریخی جهانی ایالات متحده بمثابة مرکزی بمنظور مدیریت تمامی منابع جهان طراحی و مهندسی گردیده است. با این حال، اما تفاوت قابل توجهی در امر تعیین شیوه‌ها و انتخاب وسیله‌های لازمی بمنظور دستیابی به هدف یادشده، عملاً موجود می‌باشد.

تفاوت اصلی ریالیسم سیاسی و لیبرالیسم سیاسی در این امر نهفته می‌باشد که کدام فاکتورها سیاست خارجی دولت را در سطح بنیادی آن معین و مشخص می‌سازد. اگر مفکوره و طرز برداشت واقع‌گرایان (ریالیست‌ها) مبنی بر هر آنچه را که از طریق منشور منافع ملی اتفاق می‌افتد، در نظر بگیریم، شرایط را بمنظور همکاری و یا در صورت عکس آن، زمینه‌های درگیری را مهیا می‌نماید. بنه‌اء، لیبرال‌ها ارزش‌ها را سنگ پایه و اساس سیاست خارجی هر کشوری پنداشته و تأکید می‌ورزند که واقعیت زنده بودن نظام سیاسی در سیستم ارزش‌ها انعکاس یافته و اما نقش و اهمیت سیاسی، بصورت مشخص در توانایی صدور این ارزش‌ها به جهان نهفته می‌باشد. در چنین یک وضعیتی، لیبرال‌ها سیاست خارجی را بمثابة ابزار پخش و گسترش ارزش‌های یادشده به سایر بازیگران بین‌المللی پنداشته که تطابق ارزش‌های بازیگران مختلف را اصلاً بر نمی‌تابد و اما می‌توان آنرا بمثابة علت اصلی و عمده پیدایش و وقوع برخوردهای بین‌المللی بشمار آورد.

قابل یادآوری می‌باشد که یکی از ویژگی‌های جالب تئوری ریالیسم سیاسی، تمایل به توجیه این مفکوره می‌باشد که سیاست بین‌المللی بر بنیاد قوانین تغییرناپذیر رفتار سیاسی قرار دارد که ریشه‌های آنرا در طبیعت خود انسان باید جستجو نمود. مفهوم مرکزی ریالیسم سیاسی عمدتاً در تعریف "منافع در سلسله مراتب قدرت بدست می‌آید" گنجانیده شده که در نوع خود، توجیه‌کننده موجودیت قوانین روابط بین‌الدول بوده و

همراه با نیازهای امنیتی، شگوفایی، رشد و ترقی و بصورت مشخصی، دفاع و پشتیبانی از فعالیت های دولت، بخصوص در مورد عملکردش در بخش سیاست خارجی را برمی تابد. ریالیست های سیاسی اصرار می ورزند که در عصر کنونی یکی از جمله عمده ترین و مهمترین خصوصیت سیاست بین المللی، اصل مبتنی بر تعهد دوامدار ملت - دولت بمنظور حفظ و نگهداری وضعیت مطلوب موجود در عرصه جهانی می باشد.

شک و تردید ریالیسم سیاسی درباره امکانات حل و فصل قضایای جامعه جهانی بر اساس نورم های حقوقی و ارزش های اخلاقی از آنجا ناشی می گردد که متیقن است: "عمده ترین رسالت اصول اخلاق بین المللی در بکارگیری ابزار قدرت علیه مخالفان بالقوه و دشمنان واقعی نهفته می باشد."

در ارتباط با مسایل گفته آمده، یادآور باید گردید که هدف سیاست ایالات متحده در افغانستان، حفظ منافع ملی آن کشور و همچنان تداوم بستر ناآرامی ها و تشنج در بخشهایی از جهان می باشد، اما پالیسی عمومی آن کشور در قبال افغانستان بمثابة یک کل، نمونه ای از سردرگمی در نوسانات مداوم پنداشته شده و رویکرد عملگرایانه میان "ارزش های جهانی" و منافع ملی آن محسوب می گردد. ایالات متحده در صدد بهره برداری از منابع سرشار طبیعی کشور ما بوده و انحصارات غارتگر آن کشور در این مورد در پی از میان برداشتن کلیه موانع موجود در این مسیر تلاش می ورزد. بنأء، در چنین شرایطی بصورت مصرانه به دنبال تعقیب نگرش آرمانگرایانه مبتنی بر تبدیل افغانستان به جامعه دموکراتیک و شگوفا نیز می باشد.

هجوم قوت های نظامی و جنگی ایالات متحده به کشور ما به بهانه انتقامجویی از عاملین حادثه ۱۱ سپتامبر، صورت گرفته و اصل مبارزه دوامدار علیه تروریسم بین المللی در قبال اجتماع ایالات متحده قرار داده شد. در برنامه مبارزه علیه تروریسم بین المللی و نابودی شبکه تروریستی "القاعده" که در تنظیم و اجرای حادثه متذکره متهم پنداشته شدند، ایالات متحده خود را به ارائه پاسخ و عملکرد متقابل موظف و مکلف پنداشته و در قبال باشندگان ایالات متحده نیز دفاع از منافع ملی در اولویت قرار داده شد. در این مقطع باید متذکر گردید که برای نخستین مراتبه، امنیت داخلی ابرقدرتی مانند ایالات متحده، نه توسط پیمان و یا بلاک و دسته بندی نظامی کشورهای بیرونی، بلکه توسط شبکه بین المللی تروریستی مورد تهدید قرار گرفت.

واقعیت امر این است که افغانستان بمثابة پایگاه عمده حمایتی گروه متذکره پنداشته می شد. شبکه "القاعده" با شرکت مستقیم سی.آس.ای. بمنظور مبارزه علیه موجودیت قوای نظامی شوروی در افغانستان، معماری گردیده، ساخته شده و ایجاد گردید. شبکه نامبرده بمنظور تأمین ارتباط تروریست ها بسیار حیاتی محسوب می گردید، بدین ترتیب و با استفاده از موقعیت صعب العبور و دشوار کشور ما، بمنظور مخفی نگهداشتن و پنهان شدن شان از تیررس و نظارت استخبارات خارجی امریکایی، از یک منطقه جغرافیایی به منطقه جغرافیایی دیگر در داخل افغانستان فرار می نمودند. پس از آن، این مسأله بیش از هر زمان دیگر مسلم گردید که تهدید از جانب تروریسم بین المللی بشکل واقعی آن مطرح بحث می باشد، بنأء، جنرال ها دستور العمل های جدید و مشخصی دریافت نمودند تا مراکز احتمالی موجودیت طلبه های آموزش دیده در مدارس مذهبی پاکستان مورد بمباردمان هوایی و حملات توپخانه یی قرار داده شوند. این طالب العلمان دیروزی، یک شبه برای امریکایی ها به تهدید جدی مبدل شده و به حرکت "طالب" ها، جنبش بین المللی نسبت داده شد که چنین حالتی حتی برای خود "طالب" ها نیز غیر منتظره محسوب می گردید. امریکایی ها برای جهان و جهانیان در صدد القاء این مسأله شدند که دشمنان کشورشان از آنسوی ابحار در صدد حمله بر ایالات متحده شده و منافع شان را مورد تهدید قرار دادند.

هجوم و تجاوز تفنگداران امریکایی به اراضی کشور ما در مراحل نخست حول منافع و مصالح ایالات متحده پنداشته شده، برحق تلقی گردیده و مسأله امنیت دولت آن کشور در این میان در اولویت قرار داده می شد. هدف و غایه نهایی که پس از حوادث ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ در صدد دستیابی به آن تلاش های شان را آغاز نمودند، انجام و بسر رساندن عملیات های وسیع و گسترده نظامی و وارد نمودن ضربات بر پناهگاهها و مخفیگاههای جنگجویان "طالب" و شکار اعضای "القاعده" روؤس کار و فعالیت های نظامیان امریکایی را

تشکیل می داد تا بیشتر از آن قادر به تنظیم و اجرای اقدامات اینچینی علیه ایالات متحده نبوده، توانایی مورد تهدید قراردادن منافع کشور نامبرده از آنها سلب گردیده، از پناهگاههای امن خویش بیرون رانده شده و قبل از آنکه به سروسامان دادن مجدد پردازند، محو و نابود گردند. ایالات متحده در مورد افغانستان، مسأله انتخاب اهداف و وظایف متذکره را قبل از سال های ۲۰۰۱ - ۲۰۰۲، آغاز و بمثابه ستراتیژی آنکشور پذیرفته بود. توضیح یادشده صرفاً در راستای منافع ایالات متحده خلاصه شده که بصورت یک کل، جوابگوی خواسته ها و رکن اصلی مکتب ریالیسم سیاسی امریکایی محسوب می گردید.

به دلایل واقعینانه و عملی، امریکایی ها با دستیابی به بیشترین بخش اهداف متذکره در اواخر سال ۱۳۸۱ قانع نگردیدند. با مداخله ایالات متحده در منازعات مسلحانه موجود در کشور ما، یورش و حمله بر "طالب" ها به صفحات شمال کشور وسعت حاصل نمود، اما در همین فرصت و موقع، هیچ نوع حرف وحدیثی از مقاومت "طالب" ها در میان نبود. چنین انتقال سریع و نحوه اینچینی سیر حوادث، اصلاً دور از انتظار بنظر می رسید. در چنین وضعیتی، مداخله گسترده و همه جانبه دولت مبنی بر تغییر وضعیت و حالت موجود، حتمی و لازمی شمرده می شد.

با این حال، برخلاف باور عمومی، واضح گردید که "طالب" ها طی سال های ۱۳۸۰ - ۸۱ بطور کامل شکست نخورده و بصورت غیرمنتظره و دور از انتظار، به جنگ های چریکی و ویرانگر رو آورده و همچنان، رهبری "طالب" ها وضعیت را بدرستی ارزیابی نموده و بمنظور مقابله با حالت های دشوار آماده می شدند. بدینترتیب، آنها با کنار گذاشتن دفاع از مناطق و محلاتی چون ولایت هلمند که در آن اقبال پیروزی و موفقیت برایشان متصور نبوده و بیشتر به صرفه هم نبود، در صدد آن شدند تا با اتخاذ چنین موضعگیری، قادر به خروج ازین بست گردند. با وجود اینهمه و موجودیت وضعیت ضد و نقیض و سردرگم کننده، "طالب" ها تمایلی به پیوستن به نیروهای امریکایی و متحدان شان نداشته و به نیرو و امکانات خود شان متیقن و مطمئن بودند. بنأء، در اینموقع، مسأله معاونت و پیشکش نمودن و ارائه رشوه به قوماندان های محلی آنها مطرح بحث قرار گرفت، چنانچه چنین عملکرد در قبال رهبران مقاومت عراق نیز نتیجه داده بود. در چنین وضعیت بصورت حداقل، حملات تروریستی از اراضی افغانستان بر علیه ایالات متحده قطع می گردید که اینرا بمثابه عمده ترین و بزرگترین پیروزی و موفقیت عملیات جنگی و محاروبی محسوب نمودند.

"طالب" ها، در امر مبارزه گوریلابی، کلیه متحدان ناتوی ایالات متحده را که عمدتاً خویش را در امر ایجاد صلح و تأمین امنیت پایدار (!) در اراضی افغانستان بمثابه جوابگوجا می زدند، مورد هدف قرار دادند. از دیدگاه و نقطه نظر سیاست "ریالیسم جهانی" که مربوط به کابینه جورج بوش می گردید، بگمان اغلب، مأموریت در افغانستان در پایان سال ۱۳۸۱ باید ختم گردیده و اجرای کامل وظایف مطروحه باید انجام می پذیرفت که مطابق آن باید پناهگاههای مخالفان و "القاعده" بصورت یک کل، مورد ضربات کشنده هوایی و زمینی قرار می گرفت. گرچه طول مسیر فعالیت ها و عملیات های نیروهای امریکایی از وجود "طالب" ها پاکسازی شده و چنین اقامه دعوا گردید که بصورت کامل و قطعی از منافع حیاتی ایالات متحده در اراضی افغانستان دفاع بعمل آمد، اما نباید فراموش نمود که در این مقطع زمانی، در مجموعه عملیات های نظامی ایالات متحده چرخشی رونما گردیده و در صدد کاهش ممکنات خطر آفرین گردیدند.

از همان آوان موجودیت قوت های نظامی امریکایی در افغانستان، مأموریت آن کشور چنین خلاصه می گردید: از بین بردن و نابودی مراکز "القاعده"، بازسازی جامعه افغانی، تأسیس و ایجاد حاکمیت مستقل سیاسی دموکراتیک که قادر به دفاع از کشور باشد. در طول مدت زمان از قبل تعیین شده و مطابق برنامه مدون، صدور دموکراسی و ایجاد نهادهای دموکراتیک در محدوده افغانستان آنهم مطابق "ارزش های جهانی" باید صورت می گرفت که در نوع خود بمثابه بازگویی لیبرالیسم سیاسی محسوب می شد. در نتیجه طرح چنین اولویت ها، سیاست خارجی ایالات متحده در افغانستان با چرخش ۱۸۰ درجه بی مواجه گردید.

این مسأله قابل تذکر می باشد که با حضور قوت های امریکایی، "طالب"ها در مدت زمان سه ماه شکست خورده و مراکز و پایگاههای "القاعده" در اراضی کشور ما بصورت کامل از میان برداشته شدند. ایالات متحده در امر موجودیت و حضور بعدی اش در کشور مستقلی چون افغانستان به توجه جدیدی نیاز داشت. زمینه های قبلی، اصلاً برایش قانع کننده بنظر نمی رسید. بعضی ها معتقد بودند که "طالب"ها پرتاب گردیدند، اما بسیاری ها چنین می پنداشتند که آنها خرد و خمیر گردیده و بر "القاعده" نیز ضربات مهلکی وارد شد. اما نباید فراموش نمود که ایالات متحده به موجودیت و حضور دوامدارش در اراضی کشور ما تمایل دارد، از جمله می توان علت اساسی آنرا در اهمیت مهم ستراتیژیک کشور ما جستجو نمود. با استفاده از پایگاههای نظامی موجود در اراضی کشور ما، نظامیان آن کشور بخوبی می توانند تمامی منطقه را کنترل و نظارت نموده، ایران را مورد تهدید و شانتاژ قرار داده و بر چین و هند نیز فشار وارد نمایند. اینها و یک سلسله فاکت های دیگر را می توان از دلایل عمده نظامی و حربی در قبال کشور ما پنداشت. همچنان، این مسأله بصورت رسمی اعلام گردید که پروسه انجام عملیات در افغانستان صرف زمانی بسر می رسد که در آنجا جامعه دموکراتیک و ساختارهای مورد نظر عملاً ایجاد گردد، جامعه و اجتماعی که در آن ارزش های دموکراتیک جهانی استحکام پذیرد. بنأء، مطابق اجندا، برنامه متذکره تنها با از میان بردن "طالب"ها بسر نمی شود، بلکه در جهت ایجاد فضای مناسب برای تشکیل دولت و ملتی که قادر به دفاع از خود باشند، باید سعی صورت گیرد. بدین ترتیب، "ارزش"ها مجدداً در سیاست ایالات متحده برنده محسوب می گردند.

اما سوالی مطرح می گردد که آیا توضیح محتمل در مورد چگونگی موجودیت طویل المدت ایالات متحده و ساز و برگ جنگی آن در کشور ما موجود می باشد؟ از نقطه نظر نئولیبرال ها، موفقیت در صدور دموکراسی و پخش و گسترش ارزش های عمومی، بصورت لاینفکی با تداوم و حفظ حضور نظامی ایالات متحده در افغانستان پیوند و ارتباط دارد. ببینید، مطابق اظهار نظرهایی که صورت می گیرد، چنین اقامه دعوا می شود که تسلط و حاکمیت بر افغانستان، در واقعیت امر تسلط و حکمفرمایی بر جهان محسوب می گردد. به دلایل فوق می توان گفت که چرا جنگ در کشور ما نه برای واقعگرایان، بلکه برای لیبرال ها معنای کاملاً متفاوتی دارد. اجرای عملیات های نظامی و جنگی بمنظور دفاع از منافع ملی، نابودی "القاعده" و در نهایت، تصاحب افغانستان بمثابة عنصر کلیدی ستراتیژی امریکایی و گسترش ارزش های دموکراتیک و تشکیل و ایجاد مدل جدید و نوین نظم جهانی برای لیبرال ها در اولویت کاری قرار دارد. نباید فراموش نمود که اصل موضعگیری رئالیست ها در ایالات متحده مبنی بر خروج قوت های آنکشور از افغانستان و در نوع خود از نقطه نظر دستاوردها و دستیابی به اهداف نظامی در این منطقه جهان که بواسطه تفنگداران امریکایی حاصل گردید، گام منطقی محسوب می گردد که می توان آنرا بمفهوم فروپاشی طرح های ژئوپولیتیکی لیبرال ها و امتناع از طرح های ساخت و ساز انحصاری جهان تلقی نمود.

برخورد و تصادم "منافع" و "ارزش ها" در مجموعه سیاست ایالات متحده در افغانستان باین دلیل منحصر بفرد می باشد که سیاستمداران و نظامی های ایالات متحده صفوف خویش را از هم جدا و مشخص نموده اند. بدین ترتیب، مدعیان قائل گردیدن اولویت به "منافع" که موقتاً ضرورت حرکت به دور سایه را لازمی پنداشتند و همچنان مدعیان اولویت بخشی به "ارزش های عمومی دموکراسی" از هم مجزا گردیدند. در میان افراد گروه اخیر الذکر می توان از جنرال دیوید پیترس که زمانی فرماندهی ایساف در افغانستان را بر عهده داشت و پس از کشتن بن لادن به ریاست "سیا" شرف حضور حاصل نمود، یاد کرد. نامبرده متیقن بود که ایالات متحده زمانی در افغانستان موفق بوده و از دستاوردهای قابل لمسی برخوردار می گردد که در کابل حاکمیت نیرومندی که قادر به نظارت بر اردو و پولیس بوده و نفوذ و تأثیرش را بر قبایل عشیروی افغانستان تأمین نماید، موجود باشد. در چنین حالتی، نقش ایالات متحده، منحصر و محدود به چتر نظامی گردیده که در پرتو آن دموکراسی جوان افغانستان رشد نموده و وسعت یابد. بارک اوباما طی نخستین دوره تصدی ریاست جمهوری اش، لفاظی های گذشته اش را در مورد "ارزش های جهانی" و پخش و گسترش آن تکرار نموده اظهار داشت که قوت های نظامی کشورش پس از ایجاد و ساخت و ساز دموکراسی و ایجاد جامعه

دموکراتیک در افغانستان، آن کشور را ترک خواهند نمود. نامبرده در مورد تمامی نهادهای سازگار دموکراتیک با شعارهای "رنالیسم تهاجمی" اقامه دعوايش را سر و سامان بخشیده بود. در عین حال نامبرده بمنظور تسریع روند یادشده، از کانگرس آنکشور تقاضای تصویب و اجازه فرستادن نیروهای نظامی اضافی بیشتر به افغانستان را نمود. اما در این موقع با تشنج اوضاع در اطراف و حول کشور ایران، واشنگتن به صورت رسمی در صدد بررسی واقعی منافعش در کشور ما گردیده و در سیستم جدید هماهنگ، از تکرار لفاظی های مبتنی بر "رنالیسم تهاجمی" در افغانستان امتناع ورزید. در سیستم جدیدی که مطرح بحث قرار داده شد، در برگیرنده کشور ایران نیز می گردید. در این مقطع نباید از یاد برد که اولویت صدور دموکراسی بر اصل منافع ملی مطرح گردیده و ضرورت دفاع از آن در صدر وظایف قرار داده شد، اما باید گفت که سیاست خارجی ایالات متحده در مجموعه کشور ما، بصورت یک کل، مجدداً به جهت عملی امور ارجحیت قائل گردید.

با تمرکز عمومی و با استفاده از تمامی امکانات، اصل حفظ موجودیت پایگاههای نظامی ایالات متحده در افغانستان را بمنظور تداوم جنگ و برخوردهای احتمالی آینده در خارج از مرزهای کشور ما لازمی و ضروری می پندارند. این واقعیت بر همگان واضح و مبرهن گردیده که ایالات متحده از مبارزه و نبرد علیه "طالب" ها، مدتهاست خودداری می ورزد، به همین دلیل نیروهای مسلح مخالف دولت بر بخشهایی از کشور ما تسلط داشته و در مواقع مساعد برایشان، حملات راکتی و بمب گذاری هایی را در کابل نیز انجام می دهند. نباید این مسأله را فراموش نمود که ظاهراً موجودیت قوت های مخالف منطوقی و تحرکات آنها در کشور ما به نقطه عطفی در تغییر سیاست های ایالات متحده مبدل گردیده و مجدداً اهمیت "ارزش ها" بر "منافع" را مورد تأکید قرار داد که بمنظور تأیید مسأله فوق، توضیحات منطقی موجود می باشد.

اگر چنین فرض نماییم که عمده ترین هدف هجوم ایالات متحده به کشور ما نه نابودی "القاعده" و "طالب" ها، بلکه تداوم و ادامه فعالیت ها و عملکردهای نظامیان امریکایی در منطقه و حتی فراتر از آن می باشد، به یقین که سخنی به گزافه نگفته ایم، چون کشور ما به دلیل اهمیت و موقعیت ستراتیژیک بمنظور ایجاد و تأسیس پایگاههای نظامی و با استفاده از آن طریق، تداوم عملکردهای امریکا و متحدانش در این منطقه آسیا از اهمیت فوق العاده مهمی برای آنها برخوردار می باشد. در چنین وضعیتی، از تمامی مسایل مطرح شده از قبیل صدور دموکراسی، مبارزه علیه تروریسم بین المللی و... الی غیرالنهاییه، همه و همه بمثابة پوششی بمنظور مخفی نگهداشتن فعالیت های جنگی و نظامی ایالات متحده از انظار جامعه جهانی بوده و از آن استفاده ابزاری بعمل می آید.

این مسأله را نیز نباید فراموش نمود که حفظ و نگهداری جنگجویان حرفوی پنتاگون همراه با کلیه وسایل، سلاح ها و تجهیزات موجود در این پایگاهها، بصورت قابل توجهی با هزینه های هنگفتی امکان پذیر می باشد. همچنین مالیات دهندگان ایالات متحده نگران استفاده بموقع و شفاف هزینه هایی که در افغانستان به مصرف می رسد، می باشند.

در نظر باید داشت که با موجودیت حاکمیت سیاسی و حکومت مسوول و جوابگو و میرا از هر نوع فساد و سوو استفاده و حیف و میل دارایی های عامه، متخصص، مسلکی که استفاده و بکارگیری امکانات موجود را در اولویت کاری اش قرار داده و با در نظر داشت امانت داری و صداقت در اجرای امور، حس مسوولیت و تقدم "ارزش ها" بر "منافع" سعی ورزد، که در چنین صورتی می توان به آینده و دورنمای افغانستان شگوفاء، خوشبخت و عاری از هر نوع بیعدالتی و زورگویی امیدوار بود. نباید بیش از این مردم و کلیه باشندگان شریف سرزمین ما در درد و رنج و عذاب دست و پا زده و در تماشگری بی چون و چرای آنها جبر و ستمی که بر آنها روا می گردد، زندانی باشند.